

زیبایی ساختگی تمامی ندارد

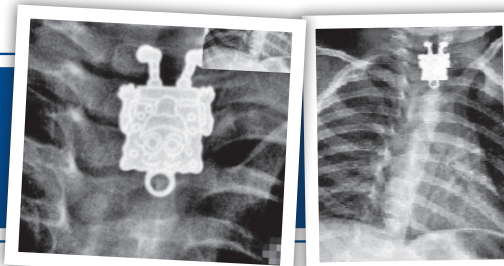
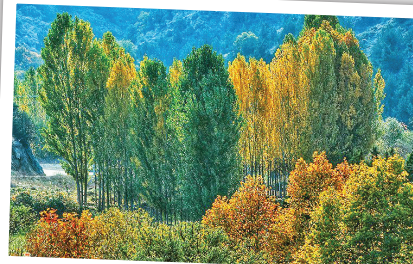
همیشه طباطبایی | روزنامه‌نگار | دوروزی است که خبری مبنی بر اینکه «بینی‌های فوژدار» در زیبایی ظاهری مد شده، در فضای مجازی دست به‌دست می‌چرخد؛ خبری که منبع خاصی ندارد اما توانسته نبض فضای مجازی را در دست بگیرد. فوژی که صداها نفر در ایران بابت آن میلیون‌ها تومان هزینه می‌کنند تا آن را از روی بینی محو کنند و از آن یک خط کشیده و صاف بسازند، حالا تبدیل به نماد زیبایی در صورت شده است.

از این دست مدهای زیبایی به اندازه زندگی بشریت تعریف شده و باز هم تعریف می‌شود، اما شدت آن در یک‌دهه اخیر بین ایرانی‌ها بیشتر و پررنگ‌تر شده و تبلیغات گسترده اینفلوئنسرها در فضای مجازی هم به آن دامن می‌زند. داستان از عمل بینی و پیکر تراشی شروع شد، در ادامه به بوتاکس پیشانی و خط اخم رسید، بعد چند سی‌سی ژل به لب را مد کردند، سپس پر کردن گونه‌ها و خط اخم، زیبایی را به کشیدن ابرو با نخ رساندند و امسال با خالی کردن غیغ و تیز کردن چانه به اوج خود رساندند؛ اینها نمونه‌هایی از خوراک صنعت زیبایی ظاهری است که پزشکان کاسب در این سال‌ها آن را تعریف کرده و میلیاردها تومان بابت آن به جیب زده‌اند. زیبایی ساختگی که تمامی ندارد و تجربه نشان داده آنها که در گیر آن می‌شوند، نمی‌توانند از مدهای جدید دست بکشند.

اینکه بدن انسان متعلق به اوست و می‌تواند در باره آن تصمیم بگیرد، امری است انکارناشدنی و اینکه آدمیزاد ذاتاً زیبایی را دوست دارد هم واقعیتی است اثبات شده اما تجربه نشان داده زیبایی تعریف ثابت و مشخصی ندارد و مثلاً چانه تیزی که الان مد شده، ممکن است چند سال دیگر پدیده زشتی در صورت تلقی شود یا لب‌های درشت دوباره جایش را به لب قیطونی و باریک بدهد. همانطور که هاشور ابرو زمانی مد شد و اغلب زنان را در گیر خود کرد و حالا بیشتر آنها در گیر پاک کردن آن هستند تا به ابروی طبیعی خود برگردند. در این میان باید حواسمان باشد که در گیر صنعتی نشویم که در مارزیبایی ساختگی را بر می‌انگیزد تا به واسطه ما میلیاردها تومان در آمد کسب کند.

پاییزی که از دست رفت

هر سال که روزهای آخر تابستان می‌رسید، عاشقان فصل پاییز خود را برای قدم زدن در پارک و طبیعت زیبا آماده می‌کردند اما امسال شدت آلودگی هوا چنان بالا رفته که کمتر کسی در شهرهای بزرگ جرأت می‌کند سراغی از طبیعت پاییز بگیرد. هر چند پاییز برای شهرنشین‌هایی که این روزها، چشمانشان را از سیاهی هراس‌آور آسمان پر کرده‌اند به نوعی از دست رفت اما یخت با بسیاری از شهرهای کوچک و روستاهای ایران بار بوده چرا که آنها هنوز از فرصت تماشاای پاییز و زیبایی‌هایش محروم نشده‌اند. شاید این تصاویر فرصتی باشند که اهالی شهرها برای لحظه‌ای، یاد پاییز در دلشان زنده شود.



باب اسفنجی در گلوئی کودک

این تصویر را دیو گرافی یک کودک ۱۶ ماهه است که یک آویز باب اسفنجی را بلعیده و در گلوئی او گیر کرده است. این اولین باری نیست که چنین تصاویری از رادیوگرافی کودکانی که

باتری، معلول جسمی شدند، که تحت درمان است. پس اگر کودکی در اطراف خود دارید مراقبت بیشتری از او داشته باشید تا گرفتار نشوید.

جسمی را بلعیده‌اند، منتشر می‌شود؛ کودکانی که اجسام سخت و عجیبی مثل سوزن، باتری، کلید و... را خورده‌اند و جسم‌شان به خطر افتاده است. در آخرین مورد کودکی با خوردن

شهرداری در جنگ ۱۲ روزه خوب عمل کرد

گفت‌وگوی همشهری با مرتضی طلایی درباره ایران، جوانان و جنگ ۱۲ روزه در برنامه مهمان خاص

گزارش

گروه گزارش | سردار مرتضی طلایی، یکی از فرماندهان اسبق نیروی انتظامی یکی از مهمانان برنامه مهمان خاص بودند. او درباره دوره فرماندهی‌اش در نیروی انتظامی و بازسازی کردن پلیس در آن دوران و همچنین عضویتش در شورای شهر تهران گفت؛ از خاطرات سال‌های نه چندان دور دهه ۸۰ که پر از تلاطم و فراز و نشیب بود و تجربه‌های مدیریتی که به یادگار ماند و اواز آن به عنوان «روهای تصمیمات سخت» یاد می‌کند. مشروح این گفت‌وگو را که در تلویزیون همشهری منتشر شده، می‌خوانید.



شما خیلی به مسائل اجتماعی توجه داشتید در دوره‌ای که این لباس تنتان بود. خیلی چیزها را هم بنا کردید و خیلی بناهای نادرست را خراب کردید و بناهای تازه ساختید. چه چیزی در ساخته‌های شما مانده که به آن افتخار می‌کنید و چه چیزی خراب شده که غصه‌اش را می‌خورید؟

شاید بتوانم بگویم بالاترین خدمت در پلیس این بود که آن را اجتماعی کردم و پلیس اجتماعی شد. به‌طوری که وقتی به پلیس تهران آمدم هیچ پیوندی بین مردم و پلیس نبود و وقتی تودیع شدم، با پلیس عکس گرفتن و در کنار پلیس بودن یک برند و یک افتخار شده بود. الحمدالله این راه ادامه پیدا کرد، ساختارهایش در کلانتری‌ها، سرکلانتری‌ها و در بخش‌های مختلف زیرساخت‌های آن ایجاد شد، اما نوع نگاه و رویکرد که عملیاتی و باعث شد نوع نگاه به مردم و پلیس یک رابطه حسنه شود. خیلی روی آن کار شد، با دانشگاه‌ها، واحدهای آموزشی، نهیگان مختلف و رسانه‌ها در این مورد بسیاری از عواملی بودند که این کار را به‌وجود آوردند. در واقع کار یک تنه نبود، یک ایده، رویکرد و تفکری بود که عملیاتی شد و من کماکان عقیده‌ام این بوده و هست که باید این مسیر را تقویت کرد؛ ما می‌توانیم با حداقل هزینه سخت‌ترین گر‌ها را باز کنیم.

البته شما باید متناسب با امکاناتی که به پلیس می‌دهید از آنها پشتیبانی کنید. شما می‌دانید نیروی پلیس امروز دارد با حداقل حقوق بین نیروهای مسلح زندگی می‌کند؟ پلیسی که باید مرتب در حالت آماده باش باشد... اینها تلخی‌هایی است که من را می‌رنجاند. وقتی می‌بینم دوستان پلیس با چه شرایطی کار می‌کنند، می‌فهم از نظر معیشت و رفاه و خانواده چه شرایطی دارند، آدم غصه می‌خورد.

وقتی لباس پلیس را پوشیدید، اعضای خانواده چه گفتند، پدر و مادر تان نکته یا نصیحتی نداشتند؟ خواهر و برادرها چطور؟

من قبل از اینکه وارد سپاه شوم یک تاجر بودم. اصفهانی‌ها تاجران خوبی هستند. در سن زیر ۲۰ سالگی یک تاجر موفق بودم و در بازار اصفهان ۵۵هانه مغازه در صنف پوشاک داشتم. شرایط جنگ که پیش آمده بود کردستان و جنوب رفته. در کردستان مجروح شدم و بعد از مجروحیت به توصیه دوستان وارد سپاه شدم و تا سال ۱۳۷۰ در سپاه خوانسار و شاهین شهر بودم و بعد آمدم سپاه کاشان. کاشانی‌ها نسبت به مردم اصفهان بسیار حساسیت داشتند و من روزی که می‌خواستم تودیع شوم، مرحوم آیت‌الله یثربی با جمعیت بی شماری برای تودیع بنده آمده بودند. با ۲ کامیون هدیه که شهروندان کاشانی برای من آورده بودند. آیت‌الله یثربی پشت تریبون گفتند کی گفته ما با اصفهانی‌ها بدیم؟! این هم نمونه‌اش، آقای طلایی در اینجا خدمت کرده و مردم کاشان دوستش دارند.

محله کودکی همیشه برای آدم عزت و حالی دیگر دارد. اگر بخواهید دوباره به آن محله برگردید، دلتان برای کدام قسمت محله و شهر تان تنگ می‌شود؟

ما هنوز هم همان محله هستیم. از تولد تا حالا خانه پدری ما در همین محل قرار دارد. مسجد امام علی (ع) و هیئت هارونیه ۲ پایگاه و نقطه‌ای است که برای ما و دوره ما خاطرات زیادی دارد. در آن زمان پایگاه استاد بهشتی و شهید آیت مسجد امام علی بود و آن طرف هیئت هارونیه هم ما اهل هیئت بودیم و هنوز هم وقتی به آنجا می‌روم خاطرات کودکی و نوجوانی‌ام را مرور می‌کنم.

وقتی به شورای شهر رفتید آیا نگاه نظامی و انتظامی تان هم همراهتان بود؟

اصل رفتن من به شورای شهر براساس ایده‌ای بود که اعتقاد داشتم شهرداری‌ها در زبست شهری نقش تعیین کننده‌ای دارند و در بسیاری از مسائل می‌توانند به گونه‌ای عمل کنند که کار به پلیس کشیده نشود. یک مثال ساده برای شما بزنم، روشنایی معابر و پارک‌ها اگر کامل باشد، سرقت

کمتر اتفاق می‌افتد. بنده از دوران خدمت در پلیس و بسیج تجربه‌ای داشتم که با مردم و نهادهای محلی در ارتباط بودم. با این رویکرد به شورای شهر آمدم که این تجربه را در اختیار مدیریت شهری قرار دهم تا فضای بهتری برای زندگی شهروندان فراهم شود.

شما در مسائل شهری صاحب‌نظر هستید. با توجه به اینکه آنچه می‌شناسید و می‌دانید نظر تان در مورد شهر دار فعلی تهران چیست؟

شاید نخستین کسی بودم که وقتی بحث شهردار تهران بعد از انتخابات شورای ششم بود، در یک برنامه شرکت کردم و در آن از حضور دکتر زاکانی برای شهردار تهران حمایت کردم. ما هیچ چیز را صد نمی‌توانیم ببینیم، ولی به‌نظر من آقای زاکانی در حوزه‌هایی کارهای خیلی خوبی انجام دادند؛ مثلاً در حوزه حمل‌ونقل شهری و حمل‌ونقل برقی کارهای خوبی انجام گرفت و در جنگ ۱۲ روزه مدیریت شهری ورود خیلی خوبی پیدا کرد و با حداقل زمان خانواده‌ها به خانه و زندگی‌شان برگشتند. در بحث‌های فرهنگی و اجتماعی کارهای بسیار خوبی انجام گرفت. من معتقد هستم شاید بیشتر از این هم می‌شد کار کرد، چون من حدی برای کار کردن و خدمت قائل نیستم، اما با در نظر گرفتن محدودیت‌ها مشکلات گوناگونی که هست، از زبانی من از عملکرد دکتر زاکانی مثبت است.

شما با جوانان و نوجوانان خوب صحبت می‌کردید، اگر الان مرتضی طلایی نوجوان جلولی شما بنشینند و بخواهید در مورد آینده کشور و او حرف بزنید چه چیزی به او می‌گویید؟

من چون درگیرم الان، نوهام نمونه‌اش است که الان مرتب همین بحث‌ها را با من دارد. داشجوی جامعه‌شناسی هم هست، نخستین کاری که می‌کند این است که می‌نشیند و می‌پرسد چرا؟ چرا؟ با توجه به تجربیاتی که داشتم نخستین حرفی که می‌گویم این است که حرف‌هایت را می‌پذیرم. در بحران‌ها و تجمعات دانشجویی نخستین کاری که کردم این بود که حرف‌ها و اعتراضات بچه‌ها را می‌پذیرفتم و به آنها اجازه حرف زدن می‌دادم.

وقتی این اثری‌ها تخلیه می‌شد، فضا برای گفت‌وگو هم فراهم می‌شد. من معتقدم نخستین کاری که برای این نسل باید انجام شود، شنیدن اعتراضات است و مشکلاتی که مطرح می‌کنند. مثلاً دخترم سؤال می‌پرسد که الان من چه می‌شود؟ چه جوابی باید به او داد؟ من می‌خواهم از این فرصت استفاده کنم و مسئله‌ای بزرگ‌تر را مطرح کنم. یکی از بزرگ‌ترین نیازهای امروز ما گفت‌وگو کردن در نهادهای خانواده و جامعه است. ما با هم حرف نمی‌زنیم. در خانه‌ها ما با هم حرف نمی‌زنیم. مردم حق دارند بپایند و بپرسند. پرسشگری و پاسخ‌گویی حق مردم است. ما باید ببینیم که جامعه امروز ما خیلی عوض شده. جامعه‌ای که عصر اطلاعات و ارتباطات و دسترسی‌های آسان است، دیگر من نمی‌توانم با ادبیات دوره نوجوانی خودم حرف بزنم. به‌عنوان یک با تجربه به خانواده‌ها و حتی به مدیران کشور عرض بکنم، به جای اینکه مصاحبه می‌کنید و یک طرفه حرف می‌زنید، بنشینید با مردم حرف بزنید. بباید حرف مردم را بشنوید، نقطه امیدواری به آنها بدهید. به یک نوجوان نقطه‌ای می‌دهم که به هر حال کشور و جامعه فراز و نشیب دارد. با یک ادبیات نوعی توجیه‌گرانه! نمی‌توانم بگویم منطقی، در نوع خود منطقی، ولی باز هم کماکان توجیه‌گر هست، باز هم می‌کنم متقاعدش کنم که فاصله بیشتر نشود.

بایسد ببینیم امروز فاصله بین مردم و ما

اصل رفتن من به شورای شهر براساس ایده‌ای بود که اعتقاد داشتم شهرداری‌ها در زیست شهری نقش تعیین کننده‌ای دارند و در بسیاری از مسائل می‌توانند به گونه‌ای عمل کنند که کار به پلیس کشیده نشود



تصمیم سخت آقای پلیس

یکی از تلخ ترین خاطرات من مربوط به اعتراضات معلمان بود. معلمان خیلی برای ما شرف و مقدس هستند. به هر حال کار مسائل منفی معلم‌ها کشیده شده به خیابان‌ها. از ورزشگاه تختی حرکت کردند و به سمت میدان انقلاب و پاس্তور آمدند. اینجا جریمی بود که نباید می‌آمدند و هر طور که مادر خواست و التماس کردیم که این کار را نکنید. عده‌ای تحریک کنند، پشت صحنه کوتاه نمی‌آمدند. واقعیت این است که عده‌ای معلمان را گروگان گرفته بودند برای اهداف خودشان. من چرا این حرف را می‌زنم؟ چون صورت مسئله مطالبات معلم است و آن صحنه موجب تنش میان ما و معلمان شد. آن خاطره برای من تلخ است و هرگز از ذهنم پاک نمی‌شود؛ لحظه‌ای که مجبور شدم مانع از عبور معلمان به طرف خیابان پاستور شوم.

کارگزاران خیلی زیادشده، فاصله در خانواده‌ها و بین فرزندان و پدر و مادرها خیلی زیادشده است.

چرا؟ دل‌بلیش این می‌تواند باشد که با هم حرف نمی‌زنیم یا حتی مسئولان حرف می‌زنند و می‌گویند گوش کنید. یک زمانی مسئولان را در سطح شهر می‌دیدیم اما الان برخی از مسئولان به راحتی در سطح شهر حاضر نمی‌شوند. آیا خودشان را از مردم جدا می‌دانند؟

این جای بحث دارد. چرا مردم ما باید اخبار را از بیگانه بشنوند، چرا اخبار را بموقع در اختیار مردم قرار نمی‌دهیم. اینها همان مردمی بودند که در جنگ ۱۲ روزه نشان دادند که خیلی هوشمندانه‌تر و بصیرت‌تر از مسئولان، عمل می‌کنند. اعتماد این مردم را نباید از دست بدهیم. امروز یکی از چالش‌های اساسی ما مربوط به اعتمادی مردم به ماست. باید این را بپذیریم، با انکار مسئله حل نمی‌شود. مردم به ما اعتماد ندارند و این جنگ ۱۲ روزه فرصتی برای بازسازی اعتماد بود، تا این مشکل حل نشود، نمی‌توان مشکلات کشور را حل کرد و روز به‌روز مشکلات آنباشته می‌شوند.

فکر می‌کردید که در جنگ ۱۲ روزه مردم هنوز پای کار باشند؟

مردم همه را غافلگیر کردند.

در خلوتان از خودتان پرسیده‌اید که من برای ایران

چه گذاشته و چه برداشته‌ام؟

جوانی‌ام و به نوعی زندگی خودم را برای این کشور هزینه کردم و هرگز شیمان نیستم که در شرایطی تجارت‌م را رها کردم؛ تجارتی که حتی شب‌ها فرصت شمارش فروش‌م را نداشتم. من تاجر بودم اما امروز هرگز شیمان نیستم که چرا آن موقعیت را رها کردم و به سمت بسیج و نیروی انتظامی آمدم. افتخار می‌کنم و صادفانه بگویم که چیزی از کسی نمی‌خواهم. من اعتقاد ندارم که باید مادام‌العمر می‌خواهیم همیشه در پستی باشیم. یکی از بدی‌های مسئولان ما این است که به شهر بیرون آدم هیچ جیب جای دیگری نرفتیم. گفتم باید فضا را به جوانان بدهیم تا این سبت را تجربه کنند. از اینکه زندگی و جوانی‌ام را برای کشور و مردم هزینه کردم، افتخار می‌کنم و تا نفس دارم پای ایران و مردم ایران ایستادم.

تصاویری از شما در کشور کانادا پخش شد، بر خورد شما با آدم‌هایی که این تصاویر را منتشر کردند می‌خواستند

چهره شما و مسئولان را مخدوش کنند، چه بود؟

از این نوع شیفته‌ها برای مسئولان و ما هم بوده است. من که الان اینجا نشسته‌ام. آنهایی که گفتند من مهاجرت کرده‌ام، مدرک ارائه کنند. بعد از آن تصاویر، نخستین کاری که کردم، تلفنم را در اختیار شبکه‌های اجتماعی قرار دادم و گفتم هر کسی سؤال دارد، به‌خودم زنگ بزند و بپرسد. اگر مسئولی در کشور تاکنون چنین کاری کرده است، بگوید. دختر من از دواج کرد و همسرش به او گفت که برویم خارج از ایران زندگی کنیم، من که نمی‌توانم جلوشان را بگیرم. بعد پدر داماد بنده دچار کسالت شد و دامادمان مجبور شد به ایران بیاید، از من در خواست کردند که یک مدت پیش دخترم باشم تا ایشان از ایران برگردم. با همسرم رفتم و ۲۰ روز آنجا بودیم و برگشتیم. من از سال ۸۵ باز نشسته شدم، ارتباط دشمنان این ملت را ببینید که کانادایی‌ها من را تحریم کردند، در حالی که من پست و سمتی نداشتم. در مورد این رفتار که درود به حریم خصوصی است باید عرض کنم. ای کاش چارچوبی تعیین کرده بودند که این مسائل در کشور باب نشود. چرا آن زمان مسئله بنده برنگ شد؟ به دلیل فشارهای اجتماعی بود. این امر طبیعی بود و من به مردم هم حق می‌دهم. یک زمانی فردی دزدی و اختلاس می‌کند، اگر مستنداتی هست و منتشر نکنیم در حق کشور کوتاهی کرده‌ایم اما اینکه یک عده‌ای دکان باز کنند، از این نوع بداخلاقی‌ها از خود نشان دهند و ابروی و حیثیت افراد را وجه مصالحه خواست سیاسی خود قرار دهند، درست نیست. این موضوع باید در سطح بالاتر حل شود. اگر امروز وقتی باشند برای گفتن جمله نهایی،

مرتضی طلایی به عنوان یک پدر، یک مرد و یک ایرانی، چه جمله‌ای می‌گوید؟

به‌نظر من آنگاه در جامعه ما وجود دارد. من به آنهایی که دلسوز ایران هستند، توصیه می‌کنم که دنبال اصلاح باشند، ما به جای اینکه دنبال این باشیم که تغییر ایجاد کنیم، باید دنبال اصلاح کشور باشیم. به‌عنوان کسی که در متن بحران‌های مختلف بوده‌ام، باید بگویم که در تغییر، مردم هزینه خواهند داد اما نخبگان باید به صحنه بیایند.